

مقدمه	۱
۱. طرح مسأله	۲
۲. وجوب ایمان به ملائکه	۲
۱.۲. دلایل نقلی بر وجوب ایمان به ملائکه	۴
۳. سرّ وجوب ایمان به ملائکه	۷
۱.۳. ایمان به ملائکه لازمه توحید	۸
۴. جمع بندی و نتیجه گیری	۱۱
منابع و مأخذ	۱۲



سما اندیشه

محقق: مهدی میرزایی

۹۲۱۸۰۰۹۰۲

نام استاد: استاد پرنیان

درس: اندیشه اسلامی

موضوع: ایمان به ملائکه

رشته: کامپیوتر

پاییز ۱۳۹۳

تأمل در آیات قرآن نشان از آن دارد که ملائکه دسته ای از موجودات اند که علاوه بر آن که در ساختار خلقت از رتبه ای خاص و جایگاهی ویژه برخوردارند، ایمان بدانها واجب بوده و دشمنی با آنها به تصریح آیه ۹۸، سوره بقره موجب کفر است. همچنین در آیاتی مانند ۲۸۵ و ۱۷۷ سوره بقره، ایمان به ملائکه، هم ردیف ایمان به خدا ذکر شده که اهمیت و ضرورت مسأله را نشان می دهد. اما سرّ وجوب ایمان به ملائکه چیست و چرا ایمان به این موجودات نزد خداوند تالین اندازه مهم است؟ برخی معتقدند که ایمان به ملائکه لازمه ایمان به نبوت است چرا که ملائکه حاملان وحی الهی اند و هر کس منکر وجود حاملان وحی شود در واقع نبوت را انکار کرده است. اما دقت در کنه مطلب این حقیقت را آشکار می سازد که ایمان به ملائکه لازمه توحید است و با انکار آن توحید فعلی و افعالی حق تعالی مخدوش می شود.

۱. طرح مسأله

ملائکه دسته ای از مخلوقات الهی هستند که در نظام خلقت از اهمیت خاص و جایگاه ویژه ای برخوردارند. در فرهنگ قرآنی، این موجودات، مقربان درگاه الهی و مسبّحان دائمی پروردگار و رسولان الهی اند که در تدبیر امور عالم و وساطت در فیض و قبض ارواح، ایفاء نقش می کنند. تأمل در آیات قرآن حکایت از آن دارد که ایمان به ملائکه امری واجب و ضروری است تا آنجا که منکر آنها در زمره کافران خواهد بود. اما دلایل و شواهد نقلی بر وجود ایمان به ملائکه کدام اند و هر کدام مدعای ما را چگونه ثابت می کنند؟ همچنین علت و سرّ وجوب ایمان به ملائکه چیست و چرا آیات قرآنی تا این حد بر ایمان به ملائکه تأکید داشته و آن را مکرراً تذکر داده است؟ در این قسمت از مقاله ابتدا از دلایل و شواهدی که ایمان به ملائکه را واجب کرده، بحث می کنیم و سپس روشن می سازیم که راز این که انسان ها باید به ملائکه مؤمن باشند و انکار آنها مستلزم کفر است چیست.

۲. وجوب ایمان به ملائکه

قبل از ورود به بحث و ارائه دلایل بر وجوب ایمان به ملائکه، خوب است از معنای وجوب بحث کرده و تصور صحیحی از صورت مسأله ترسیم نماییم تا گرفتار مغالطه اشتراك لفظ نشویم. وجوب در علوم مختلف، معانی متفاوتی دارد. برای مثال در علم فقه واجب در مقابل حرام به کار رفته و مراد آن است که مکلف به امتثال آن مستحق ثواب و متمرّد از آن مستوجب عقوبت است. این همان وجوب شرعی است که از ناحیه شرع انجام آن الزامی است.^(۱) در فلسفه نیز وجوب معنای خاصی دارد که عبارت است از: «کون وجوده ضروریاً له»^(۲) وجوب يك امر یعنی وجود، برای آن امر ضروری باشد و از آن قابل سلب نباشد.

حال به نظر می رسد مراد از وجوب ایمان به ملائکه وجوب شرعی است. بدین معنا که مکلف باید امر ایمان به ملائکه را امتثال کرده و منکر آنها نباشد و گرنه مستوجب عقوبت خواهد بود.

خالق هستی و آفریننده عالم در آیات و روایات فراوانی از موجوداتی به نام «ملائکه» سخن به میان آورده و برای آنها صفات و ویژگی هایی مانند عصمت^(۳)، مسبّح خداوند^(۴) و مجری فرامین

او^(۱۵) برشمرده و وظایف و رسالت‌های مختلفی را مثل تدبیر امور عالم، ارسال وحی^(۱۶)، قبض ارواح مؤمنان^(۱۷) و ظالمان^(۱۸)، رسالت مراقبت اعمال^(۱۹) بر دوش آنها نهاده است.

در کنار این آیات، دسته‌ای از آیات را می‌بینیم که در آنها انسان به ایمان به ملائکه فراخوانده شده است. ایمان نزد اهل لغت از ماده «أمن» به معنای سکون بوده و اصل آن آرامش نفس و زوال خوف است. همچنین به معنای تصدیق می‌باشد.^(۱۰۱) مفسران در توضیح معنای ایمان گفته‌اند: «الایمان بالله هو العقد علی توحیده وما شرع من الدین. والایمان بالرسول هو العقد علی کونه رسولاً مبعوثاً من عند ربه امره ونهیة نهیه و حکمه حکمه من غیر أن یكون له من الأمر شیء»^(۱۱) «ایمان به خداوند عبارت است از اعتقاد قلبی بر یگانگی او و بر آن دینی که تشریح کرده و ایمان به رسول عبارت است از اعتقاد به این که او فرستاده خداست و امر او امر خدا و نهی او نهی خدا و حکم او حکم خداست بدون آن که خودش از پیش خود اختیار داشته باشد».

مطابق این بیان مراد از ایمان با توجه به متعلق آن متفاوت است. یعنی ایمان عبارت از عقد و تصدیق قلبی است و سعه و ضیق آن بستگی به متعلقش دارد. بر این اساس ایمان به خداوند به معنای تصدیق به وحدانیت او و امتثال دستورات الهی است و ایمان به رسول عبارت است از ایمان به این که او از جانب خداوند مبعوث بوده و طاعت او (پیروی از امر و نهی و حکم او)، طاعت خداست. با این وصف ایمان به ملائکه یعنی فرد باید به وجود آنها و لوازم وجودی آنها که عبارت است از رسالت، جایگاه و مقام آنها تصدیق داشته و معترف باشد.

بنابراین مؤمن به دین اسلام در واقع کسی است که در کنار اعتقاد قلبی به اصول دین، به ملائکه نیز ایمان داشته و قلباً بدانها معتقد باشد. عکس نقیض این گزاره آن است که عدم اعتقاد به ملائکه و انکار آنها مستلزم خروج از دین می‌باشد که البته در آیه‌ای از قرآن به این امر تصریح شده است.^(۱۲)

نکته قابل توجه آن که ایمان و اعتقاد به امری، فرع بر شناخت و معرفت بدان است. به عبارت بهتر لازم است ابتدا شناخت صحیح و معرفت دقیق نسبت به متعلق ایمان حاصل شود تا سپس اعتقاد و ایمان بدان معنا پیدا کند. در واقع رابطه شناخت و ایمان، رابطه تصور و تصدیق است. یعنی همان گونه که تصور بر

تصدیق تقدم رتبی دارد، شناخت و معرفت نیز بر ایمان مقدم است. همچنین همان گونه که تصدیق به میزان تصور میسر است، به همان اندازه که معرفت حاصل شود، ایمان محقق می گردد. به عبارت واضح تر، ایمان امری ذو مراتب بوده و درجات متفاوتی دارد. هر چه شناخت و معرفت نسبت به امری عمیق تر و دقیق تر باشد، محصول و ثمره بیشتری از مراتب ایمان را به دنبال خواهد داشت. تفاوت میان ایمان جاهلانه و عالمانه از همین جا آشکار می گردد. ایمان جاهلانه مبتنی بر مرتبه ضعیفی از معرفت بوده حال آن که ایمان عالمانه بر شناختی قوی استوار است. امیرالمؤمنین و امام الموحدین از این دو ایمان به ایمان ثابت و مستقر در قلب و ایمان عاریتی و زوال پذیر تعبیر نموده اند: «فمن الایمان ما یکون ثابتاً مستقراً فی القلوب ومنه ما یکون عواری بین القلوب والصدور»^(۱۳۱) «ایمان بر دو گونه است: یکی ثابت و مستقر در قلوب و دیگری موقت و عاریه ای بین قلبها و سینه ها». در بیان دیگری، حضرت، مؤمن را این گونه توصیف کرده اند: «المؤمن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف؛ مؤمن مانند کوه استواری است که باد و طوفان نمی تواند آن را تکان دهد». این ایمان ناظر به درجات اعلائی معرفت است.

۱.۲. دلایل نقلی بر وجوب ایمان به ملائکه

گفتیم که ایمان به ملائکه از مسائل اعتقادی بوده و بر هر مکلفی ایمان بدانها واجب می باشد. اما در چه آیاتی به این امر پراخته شده و این امر چگونه از آیات قرآن مستفاد است؟ در این قسمت از بحث به ارائه و بررسی آیات قرآنی مشیر به این معنا می پردازیم:

أ. (آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله...) «رسول به آنچه از طرف پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همه به خدا و ملائکه او و کتاب ها و رسولان او ایمان آورده اند»^(۱۴۱) این آیه با صراحت دلالت بر وجوب ایمان به ملائکه دارد، چرا که طبق آن مؤمن کسی است که به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی ایمان داشته باشد. یعنی ایمان کامل، ایمان به مجموعه این موارد است به نحوی که نبودن یکی از این موارد موجب نقصان در ایمان می باشد. به عبارت دیگر،

معطوف آمدن «ایمان به ملائکه» به «ایمان به خدا» در این آیه، این نتیجه را به دنبال دارد که همان گونه که منکر خدا از زمره مؤمنان خارج است و کافر محسوب می شود، منکر ملائکه نیز کافر خواهد بود.

ب. (لیس البرّ أن تولّوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكنّ البرّ من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین أولئک الذین صدقوا وأولئک هم المتقون) ، «نیکی تنها به این نیست که (هنگام نماز) روی خود را به سمت مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی کسانی هستند که به خدا، معاد، ملائکه، کتب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند». ^(۱۵) در آیه مذکور خداوند تبارک و تعالی اصل و زیربنای همه خوبی ها را ایمان به مبدأ، معاد، ملائکه، کتاب و انبیاء الهی معرفی نموده که اهمیت و ضرورت ایمان به ملائکه از هم ردیف آوردن آن با مبدأ و معاد روشن می شود. نکته قابل توجه آن که در این آیه متعلق ایمان پنج مورد ذکر شده که هر کدام از این موارد در تکمیل ایمان نقش دارند و نداشتن یکی از این ها فرد را از دایره مؤمنان خارج کرده و در سلك کافران درخواهد آورد. از این رو فرد مؤمن همان گونه که به خدا معتقد است باید به ملائکه نیز ایمان داشته باشد.

همچنین نکته های تأکیدی موجود در آیه حائز اهمیت است، زیرا در آیه فرمود: «نیکوکار» کسانی است که... بلکه فرمود: «نیکی» کسانی هستند که... و علت آن است که در ادبیات هنگامی که می خواهند درجه تأکید را در چیزی بیان کنند آن را به صورت مصدری می آورند نه به صورت وصف. نتیجه این که آیه مذکور بالاترین مرتبه نیکوکاران را کسانی معرفی می کند که ایمان به خدا، معاد، ملائکه و... دارند. نکته دیگر این که در ذیل آیه فرمود: «اینها همان راستگویان و پرهیزگاران هستند». این امر خود تأکید دیگری است هم بر اصل ایمان و هم بر نصاب ایمان.

ج. (من کان عدوّاً لله وملائکته وجبریل ومیکال فانّ الله عدوٌّ للکافرین) ، «کسی که دشمن خدا و ملائکه او و جبرئیل و میکائیل است کافر است و خدا دشمن کافران است» ^(۱۶) در این آیه شریفه دشمن ملائکه کافر شمرده شده است، به این نحو که «من» در آیه شرطیه است و جواب آن محذوف می باشد. یعنی هر کس دشمن ملائکه و جبرئیل و میکائیل است کافر است. از این که دشمنی با ملائکه موجب کفر است، می توان استفاده کرد که قبول و پذیرش و ایمان به آنها لازم و ضروری است.

د. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِ وَمَنْ يَكْفِر بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكِتَابِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا) ، «ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و رسولش و کتابی که بر او نازل کرده و کتاب (آسمانی) که قبلاً فرستاده شده ایمان (واقعی) بیاورید، کسی که خدا و ملائکه و روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است.» (۱۷۱)

در صدر آیه، خداوند به مؤمنان امر می کند که به خدا و رسول و کتابی که بر او نازل شده و کتبی که بر انبیای پیشین آمده، ایمان بیاورید و در ذیل آیه هشدار می دهد که هر کس به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی و روز قیامت کفر بورزد، در گمراهی دوری واقع شده است. حال، این که در صدر آیه، بعد از امر به ایمان، متعلق آن هر يك جدا جدا ذکر شده، مفهوم این مقصود است که ایمان به هر کدام مستقلاً واجب است. در ذیل آیه (من يكفر) نیز بعد از ذکر مَنْ شرطیه متعلق کفر (بالله وملائكته وكتبه...) با ذکر خاص تکرار شده که مؤید و بیانگر این حقیقت است که کفر به هر يك چنین جزائی را (ضلال بعید) به دنبال دارد.

علامه طباطبایی نیز در تفسیر این آیه می فرماید: «مراد از واو عاطفه که چهار بار در آیه تکرار شده واو جمع نیست تا در نتیجه همه موارد نامبرده، موضوع واحدی برای حکمی واحد شوند یعنی چنین نیست که محکوم به حکم کفر کسی باشد که به همه این ها کفر بورزد و اگر به یکی از این ها ایمان داشته و به سه تای دیگر کافر باشد، کافر نیست بلکه واو در این جا به معنای یا است و در حقیقت معنای آیه چنین است: هر کس به خدا یا ملائکه یا کتب یا رسل یا روز قیامت کفر بورزد، کافر است. بنابراین، آیات قرآنی ناطق است که هر کس به هر يك از آنچه در این آیه ذکر شده (به طور جدا جدا) کافر باشد (هر چند که به بقیه ایمان داشته باشد) به حقیقت کافر است.» (۱۸۱)

تعبیر به «ضلال بعید» مبین این معناست که منکران این امور تا حدی از جاده حقیقت دور شده اند که بازگشتشان به آسانی میسر نیست. حال آیا کفر به ملائکه وحی چنین ضلالتی را به دنبال دارد یا ایمان به همه اصناف ملائکه لازم است و کفر به آنها موجب ضلالت می شود؟ آیه اطلاق دارد. اما از این که در صدر آیه، ایمان به سه امر لازم شمرده شده ولی در ذیل آیه کفر به پنج مورد را موجب ضلالت دانسته، فهمیده

می شود که نصاب ایمان، به آن سه امر (خدا، رسول و کتاب) ختم نمی شود بلکه ایمان به ملائکه و معاد هم لازم است.

اما اینکه در صدر آیه، ایمان به ملائکه نیامده، شاید بدان علت است که ایمان به آن سه امر (خدا، رسول و کتاب)، مستلزم ایمان به ملائکه نیز می باشد.

۳. سرّ وجوب ایمان به ملائکه

تا این جا روشن شد که در فرهنگ قرآن ایمان به ملائکه واجب است اما چرا و به چه علتی ایمان به ملائکه واجب و ضروری است و اساساً چه سرّی در این امر نهفته است؟ چرا اگر کسی به ملائکه مؤمن نباشد از زمره کفار است؟ در تبیین و توضیح این بحث، از براهین عقلی مدد جسته و می کوشیم تا از منظر عقل، حکمت و سرّ آن را بیابیم. ممکن است اشکال شود که: «احکام الله تعبدی و توقیفی هستند و دین الله لا یصاب بالعقول» لذا رسیدن به سرّ وجوب نه ممکن است و نه مفید، همین اندازه که معتقدیم احکام الهی دارای حکم و مصالحی است، کافی است.

در جواب می گوئیم: این روایت ناظر به اسرار احکام شرعی فرعی جزئی است و نسبت به این گونه احکام عملی، هر غیر مجتهدی باید مقلد باشد زیرا عقل، مدرک کلیات است نه جزئیات. بنابراین رسیدن به سرّ احکام جزئی ممکن نیست مگر آن که به اصطلاح «منصوص العله باشد» یعنی شارع با صراحت، علتش را بیان کرده باشد. اما باید دانست که در حوزه مسائل اعتقادی، طبق نظر همه فقها تقلید جایز نیست و فرد مکلف باید تحقیق کند و سرّ آن را دریابد، سپس بپذیرد. البته هر مکلفی به قدر توان و ظرف وجودیش، موظف به تحقیق است.

مسأله ایمان به ملائکه نیز، مسلماً از مسائل اعتقادی ماست چرا که این مسأله در آیات قرآن، هم ردیف ایمان به خدا و کتب و رسل الهی آمده و منکر آن، کافر شمرده شده است. از این رو به هیچ وجه نمی توان در این مسأله تقلید کرد (یعنی بدون دلیل و کورکورانه به آنها معتقد شد) که در این صورت این اعتقاد پوچ و بیهوده خواهد بود.

اما در توضیح این امر که ایمان به ملائکه از اعتقادات است باید گفت: به يك اعتبار، مجموعه دستورات دینی شامل سه بخش است: اعتقادات، اخلاق و احکام. ایمان به ملائکه از اخلاقیات و احکام نیست، زیرا منکر این امور (اخلاق و احکام) کافر محسوب نمی شود و انکار یکی از امور اخلاقی یا احکام شرعی به ایمان کسی آسیب نمی رساند، مگر آن که مسأله از ضروریات باشد به نحوی که با انکارش تزلزلی در اصول دین رخ دهد.

پس به طور مسلم، ایمان به ملائکه در زمره مسائل اعتقادی قرار دارد. لذا جستجو از سر و علت وجوب آن، بر هر مکلفی فرض و لازم است.

اما جای این سؤال باقی است که ایمان به این دسته از مخلوقات، از لوازم کدام يك از اصول سه گانه دین می باشد؟ به عبارت دیگر انکار این امر، کدام يك از اصول دین را متزلزل می سازد؟ آنچه در بادی امر به ذهن می رسد این است که ایمان به ملائکه از لوازم اعتقاد و ایمان به نبوت است و با انکار آن، اصل نبوت متزلزل می شود. دلیل بر اثبات این مدعا آن که ایمان به ملائکه، مقدمه ایمان به وحی است. زیرا ملائکه مأمور انزال کتب و احکام شریعت بر پیامبران می باشند. به همین دلیل، در آیاتی از قرآن ایمان به ملائکه مقدم بر ایمان به کتب و رسل آمده و این تقدم، نشان دهنده آن است که انکار ملائکه در حقیقت انکار وحی و نبوت و به نحوی انکار معاد است و عقل با توجه به این مقدمات، حکم به لزوم ایمان به ملائکه می نماید.

لکن با اندک تأمل و تعمق روشن می شود که این دلیل، اخص از مدعاست. چرا که آیات و روایات، ایمان به همه اصناف ملائکه را لازم و ضروری معرفی کرده است حال آن که با این دلیل، صرفاً وجوب ایمان به ملائکه وحی ثابت می شود و با اقامه دلیل اخص، نمی توان اعم را نتیجه گرفت؛ لذا با این دلیل، وجوب ایمان به کل ملائکه ثابت نمی شود. پس نمی توان ایمان به ملائکه را تنها لازمه اصل نبوت دانست.

۱.۳. ایمان به ملائکه لازمه توحید

تأمل و تدبر در مسأله این حقیقت را بر انسان آشکار می سازد که ایمان به ملائکه از لوازم مهم و اساسی توحید است. بدین معنا که هر کس به ملائکه ایمان نداشته و قائل به وجود چنین موجوداتی نباشد، در واقع وحدانیت خداوند را منکر شده است. به عبارت بهتر فهم صحیح و همه جانبه نسبت به توحید باری تعالی مستلزم اعتقاد به وجود ملائکه خواهد بود. اما پیش از آوردن دلائل و اثبات مدعا، ارائه مقدمه ای ضروری به نظر می رسد.

می توان به طور اعم مدعی شد که همه حکمای الهی اعم از مشائین، اشراقین و اصحاب حکمت متعالیه قائل به وجود عالمی هستند که واسطه در ایصال فیض به مادون است. ساکنان این عالم را که «عالم عقل» نام دارد، موجودات مجردی تشکیل می دهند که نقش وساطت بین مفیض علی الاطلاق و مستفیض را برعهده دارند. فلاسفه از این موجودات با عنوان «عقول مفارق» یاد می کنند که با ملائکه ای که در لسان شرع آمده، قابل تطبیق است. اهم دلایل حکما مبنی بر ضرورت وجود عقول مفارق (ملائکه) از این قرار است:

اولین راه برای اثبات مدعا قاعده «الواحد» است که طبق آن صدور کثیر از واحد ممتنع می باشد. زیرا اگر از واحد بسیط من جمیع الجهات، کثیر و مرکب بواسطه صادر شود موجب کثرت و ترکیب در مصدر خواهد شد و این خلاف فرض و محال است. از طرف دیگر عالم ماده، کثیر و مرکب است لذا صدور آن بواسطه از حق تعالی محال می باشد. پس لازم و ضروری است اقرب موجودات به حق تعالی واحد بسیطی باشد که در ذات و فعلش از غیر حق مستغنی است تا بتواند در افاضه خیر از معطی حق به ماعدای از موجودات واسطه باشد. (۱۹۱)

ب. در بیان دیگری صدرالمتألهین بر ضرورت وجود ملائکه چنین برهان اقامه می کند: «حق صریح در صنع باری تعالی و حکمتش در ایجاد عالم به نحوی که از جانب خداوند خالی از قصور و شرور باشد به وضوح روشن نخواهد شد مگر بعد از بیان کیفیت ترتیب وجود و این که صدور موجودات از خداوند باید به ترتیب الأشرف فالأشرف باشد». (۲۰۱) ایشان سپس برای اثبات مدعای خود چنین دلیل اقامه می کند: «خداوند تبارک و تعالی در ذات و صفات واحد است و فعل او باید واحد باشد به وحدت حق و باید

واجب باشد از این جهت که مقوم است به قیومیت حق و غنی باشد به غنای حق. چنین فعلی نمی تواند عرض باشد چون به جوهر محتاج است. صورت هم نمی تواند باشد چون صورت نیازمند ماده است. هیولا نیز نیست زیرا هیولا بدون صورت محال است. جسم هم نمی باشد چون صدور جسم مرکب از ماده و صورت از واجب تعالی بدون واسطه محال است نه به خاطر بخل مبدأ و قصور فاعل، بلکه به جهت شدت نور وجود. بنابراین باید «اول ما خلق الله عقل» باشد. چنان که در حدیث مشهور وارد است و این برهان موافق با اعتقاد اصحاب ادیان می باشد»^(۲۱).

حاصل سخن آن که این برهان ضرورت وجود ملائکه را با توجه به وحدت حقه خداوند ثابت می کند. لذا آن که معتقد به توحید است به ناچار می باید به ملائکه نیز ایمان داشته باشد.

ج. از دیگر ادله ای که بر وجود ملائکه به وضوح دلالت دارد قاعده «امکان اشرف» است. این قاعده که از اصل امتناع صدور کثیر از واحد محض استخراج شده، در بیانات فلاسفه جایگاه ویژه ای دارد. چنان که ابن سینا در شفا ترتیب نظام وجود را بر این قاعده مبتنی دانسته است.^(۲۲) همچنین شیخ اشراق در آثار خود از این قاعده برای اثبات عقول استفاده نموده است.^(۲۳) صدرالمآلهین نیز ضمن تجلیل از این قاعده می گوید: «مؤدای این قاعده کریم و فوئدش کثیر و منافعش وافر و خیرات و برکاتش جلیل است»^(۲۴). قاعده امکان اشرف عبارت است از این که در تمام مراحل وجود لازم است ممکن اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد. به عبارت دیگر هرگاه ممکن اخس موجود شود ناچار باید پیش از آن ممکن اشرفی موجود شده باشد. مثلاً هنگامی که نفس و عقل را در نظر بگیریم و با یکدیگر مقایسه کنیم، مطمئن خواهیم شد که عقل برتر از نفس است؛ در این صورت اگر به صدور وجود نفس آگاه باشیم به صدور وجود عقل پیش از آن نیز آگاه خواهیم بود.^(۲۵) مفاد این قاعده نیز مثبت مدعای ما مبنی بر ضرورت وجود ملائکه در نظام هستی است چرا که هستی موجودات مادی و عالم دنی مستلزم موجودات مجرد و عالم عقلی می باشد.

د. دیگر آن که میان مفیض و مفاض علیه مناسبت لازم است و خداوند تبارک و تعالی که مفیض علی الإطلاق است، واحد محض و فوق تمام و کمال می باشد. از طرف دیگر عالم ماده، کثیر و ناقص است حال اگر از کمال محض ابتدائاً ناقص محض صادر شود، مناسبت لازم، منتفی خواهد بود.

نتیجه این که با توجه به این مقدمه و مطابق دلایل ارائه شده، حکما وجود عالم عقول را ضروری دانسته و عدم آن را محال می‌شمردند. همین امر می‌تواند مدعای ما را مبنی بر این که ایمان به ملائکه لازمه اعتقاد به توحید است، به روشنی تبیین نماید چرا که انکار عالم عقول یا همان ملائکه مستلزم انکار توحید فعلی و افعالی حق تعالی بوده و موجب کفر می‌گردد که آیات قرآنی بدان تصریح نموده‌اند. نکته دیگر آن که این امر از قضایایی است که هرگاه موضوع و محمول آن به درستی تصور شود تصدیق بدان بدیهی است و اگر کسی خدشه کند قطعاً از این جهت است که موضوع و محمول به طور کامل متصور او نبوده که در این صورت، ممکن است بدیهی ترین قضیه که همان «کل بزرگتر از جزء است» نیز مورد خدشه قرار گیرد.

۴. جمع بندی و نتیجه گیری

ایمان به ملائکه از موضوعات بسیار مهمی است که بحث از آن از زوایای مختلفی قابل طرح می‌باشد. در آیات متعددی بر وجوب ایمان به ملائکه تصریح شده به گونه ای که آیات دالّ بر وجوب به هیچ وجه قابل توجیه یا تأویل نیست و از طرفی از نحوه دلالت آیات بر وجوب ایمان (که ایمان به آنها هم ردیف ایمان به خدا و کتب و رسل الهی آمده) استفاده می‌شود که ایمان به ملائکه از مسائل اعتقادی است. یعنی از مسائلی است که در حوزه اعتقادات و حکمت نظری مطرح است و عقل باید به سرّ این وجوب راه یابد تا ایمان او از مرحله تقلید رهیده و به مرحله تحقیق ارتقاء یابد. چرا که بطلان ایمان تقلیدی در حوزه اعتقادات امری روشن و بدیهی است. لذا این مسأله از حوزه تعبدیات خارج می‌باشد و عقل را به کاوش در سر این وجوب وامی‌دارد که چرا و به چه دلیل ایمان به ملائکه واجب و منکرش کافر است و عدم ایمان به آنها چه خللی در دین پدید می‌آورد؟

بعد از تأمل و کنکاش و پیمودن مسافت های علمی به این جواب دقیق نائل می‌شویم که ایمان به ملائکه از لوازم توحید است و مفاد قاعده متقن «الواحد لا یصدر عنه إلاّ الواحد؛ از واحد جز واحد صادر

نمی شود» و لزوم تناسب بین مفیض علی الاطلاق و واحد محض و وجود فوق تمام و کمال و مفاض علیه و لزوم ترتیب در صدور موجودات مجموعاً وجود ملائکه را در نظام خلقت و مراتب هستی ضروری می سازد که با انکار آن اثبات توحید فعلی، افعالی و ربوبی مختل می گردد.

منابع و مأخذ:

- [۱]. امام خمینی، رساله توضیح المسائل، ص ۵۲۵.
- [۲]. طباطبایی، نهاية الحکمة، ص ۵۵.
- [۳]. تحریم، ۷.
- [۴]. بقره، ۳۰.
- [۵]. انبیاء، ۲۷.
- [۶]. نحل، ۱۰۵.
- [۷]. نحل، ۳۵.
- [۸]. نحل، ۳۱.
- [۸]. انفطار، ۱۰ ۱۳.
- [۱۰]. مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۵۰.
- [۱۱]. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۴۵.
- [۱۲]. بقره، ۹۸.
- [۱۳]. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.
- [۱۴]. بقره، ۲۸۵.
- [۱۵]. بقره، ۱۷۷.
- [۱۶]. بقره، ۹۸.

[١٧] . نساء، ١٣٦.

[١٨] . طباطبائي، ترجمه الميزان، ج٥، ص ١٧٩.

[١٩] . ملاصدراى شيرازى، الحكمة المتعالية فى الأسفار الأربعة، ج٧، ص ٢٦٢.

[٢٠] . ملاصدراى شيرازى، مفاتيح الغيب، ج١، ص ٣٥٦.

[٢١] . همان.

[٢٢] . ابن سينا، الهيات شفا، ص ١٤.

[٢٣] . شيخ اشراق، حكمة الاشراق، ص ٣٨٩.

[٢٤] . ملاصدرا، الحكمة المتعالية فى الاسفار الأربعة، ج٧، ص ٤٥.

[٢٥] . ابراهيمى دينانى، قواعد كلى فلسفى در فلسفه اسلامى، ج١، ص ٣٣.